

## یاران امامان

# عمرو بن حنیف خزاعی

سید محمد جواد مهنری

«عمرو بن حنیف، یار رسول خدا صلی الله علیه وآله، آن عبد صالح و بنده شایسته‌ای که عبادت، نشن را زنجیر و ضعف و رنگش را زرد کرده بود...»

این سخن بزرگ از سیدالشهدا، حسین بن علی صلوات الله علیه است که در ستایش یکی از باوفا ترین و مخلص ترین اصحاب رسول الله «ص» و یاران صدیق پسر بزرگوارش حضرت امیر صلوات الله علیه، گفته است.

کشی «ره» در رجال خود نامه‌ای را از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت به معاویه نامه‌ای نوشت که در آن نامه آمده بود:

«ولست قاتل عمرو بن الحنیف صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله؟ العبد الصالح الذی ابته العباده، فنحل جسمه واصفر لونه بعدما امنه واعطته من عهد الله وموافقه ما لواعظیته طائراً لتزل البیت من رأس الحبل ثم قتلته جراً علی رتک واستخفافاً بذلك العهد...» - تو (ای معاویه) مگر قاتل عمرو بن حنیف، یار رسول خدا صلی الله علیه وآله نیستی، همان بنده شایسته پرورده‌گاز که از کثرت عبادت، بدنش به ضعف گرانیده و رنگ چهره‌اش زرد شده بود، آن هم پس از اینکه او را امان دادی و پیمان‌های محکم الهی با او بست که به او آسیبی نرسانی، همان پیمان‌هایی که اگر به پرنده‌ای داده بودی از سرکوه برای تو پائین نمی‌آمد، و با این حال او را کشتی در حالی که بر خدای خود تجسری کردی و پیمان خود را کوچک شمردی!

## عمرو بن حنیف کیست؟

بنابراین، عمرو بن حنیف یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام است که بدست معاویه لعنه الله علیه به شهادت رسید و به این فوز عظیم نائل شد. عمرو بن حنیف خزاعی همان رادمرد جلیل القدری است که استقامت و پایداریش در دفاع از حق امیرالمؤمنین علیه السلام، او را به شهادت رسانید، او همان شخصیت والایی است که مورد احترام و تقدیر تمام اصحاب و یاران بود بلکه دولت و دشمن، او را به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند.

برقی «ره» او را از شرطه الخمیس و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین می‌داند، این شهر شوب «ره» او زلفاز نزدیکترین و مقربترین یاران امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام می‌داند. شیخ مفید «ره» او را از بعدا کثرتین و منزله‌ترین اصحاب حضرت امیر سلام الله علیه به شمار می‌آورد، آنگاه از محمد بن جعفر مؤدب نقل می‌کند که ارکان چهارگانه اصحاب: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار بودند و از تابعین اویس قرنی و عمرو بن حنیف خزاعی از ارکان می‌باشند. سپس از جعفر بن حسین نقل می‌کند که گفت:

«همانا عمرو بن حنیف به آن مقام والا رسیده بود که قرب و منزلتش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام مانند قرب و منزلت سلمان فارسی بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم» .

علما و مورخین عامه نیز در کتابهای خود، عمرو بن حنیف را به بزرگی نام می‌برند. ابن اثیر در اسد الغابه و ابن حجر عسقلانی در اصابه و ابن عبدالبر در استیعاب، آن بزرگوار را از جمله اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله دانسته و نقل کرده‌اند که او افتخار این را دارد که پیامبر گرامی «ص» او را دعا کرده چنین فرمود:

«اللهم امتعه بشبابه» - خداوند! او را از جوانیش بهره‌مند ساز. و آنگاه ذکر کرده‌اند که هشتاد سال از عمرش گذشته بود و یک موی سفید در سر و صورتش یافت نمی‌شد.

ابن مزاحم در کتاب صفین، مطالب بسیار جالبی درباره عمرو بن حنیف و شجاعت‌هایش در جنگ صفین بیان کرده که دلیل ایمان راستخ و روح پاک و بزرگ او است.

برقی نقل کرده است که عمرو بن حنیف به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد:

«یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند، من ترا دوست نداشتم و با تو بیعت نکردم برای این که خوشاوندی بین من و تو وجود دارد و نه برای گرفتن پولی و یا درخواست مقامی از تو بود ولی به این خاطر ولایت تو را پذیرفتم که تو را پنج خصلت است: تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و اولین کسی هستی که به او ایمان آوردی و تو همسر سرور زنان امت فاطمه زهرا دختر رسول خدا «ص» هستی و تو پدر ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌باشی و تو عظیمترین مرد از مهاجرین هستی که در جهاد والا ترین سهم را دارا هستی. پس اگر به من دستور

داده شود که کوه‌های سنگین را از زمین برکم و به جانی دیگر منتقل نمایم و یا دریا‌های موات را از آب خالی سازم تا اینکه بتوانم بنحوی در هر امری دوستان و اولیای را تقویت نموده و دشمنان را منکوب سازم، گمان نمی‌کنم توانسته باشم، حقش را که برگردم داری ادا نمایم».

حضرت امیر علیه السلام در پاسخ او فرمود: «اللهم نور قلبه بالتقى واهده الى صراط مستقيم ليت ان في جندی مائة ملك» - بارالها! قلبش را به نور تقوی متور ساز و او را به صراط مستقیم هدایت کن. ای کاش در سپاه من صد نفر مانند تو وجود داشت.

حجر عرض کرد: «در آن صورت، به خدا قسم سپاه تو تکمیل شده و کمتر کسی پیدا می‌شد که به تو حیات کند».

کشی «ره» عمرو بن حنق را از حواریون امیر المؤمنین علیه السلام می‌شمرد و نقل می‌کند که:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گروهی را (برای تبلیغ) فرستاد و به آنها فرمود: در فلان ساعت از شب راه را گم می‌کنید، پس به دست چپ جاذبه حرکت کنید تا اینکه به مردی خیر و با فضل می‌رسید، از او راه را بپرسید ولی او هرگز به شما راه را نشان نمی‌دهد تا اینکه از غذایش تناول کنید و آنگاه برای شما گوسفندی می‌کشد و شما را از غذا سیر می‌کند، سپس بلند می‌شود و راه را به شما نشان می‌دهد. پس سلام مرا به او برسانید و به او خیر دهید که من در مدینه ظاهر شده‌ام (دعوت مرا آشکار ساخته‌ام). آنان از نزد حضرت رفتند و چنین شد که فرموده بود: راه را گم کردند، یکی از آنان گفت: مگر فراموش کردید که پیامبر به شما فرمود، به سوی دست چپ روانه شوید؟ چنین کردند تا اینکه به همان مرد رسیدند. او به آنها گفت: تا نزد من غذا میل نکنید، راه را به شما یاد نمی‌دهم. غذا خوردند، سپس راه را به آنها نشان داد. ولی آنان یادشان رفت که سلام پیامبر خدا را به او برسانند، تا اینکه خود آن مرد - که هم عمرو بن حنق بود - از

آنان پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه ظهور نموده است؟ گفتند: آری! پس او به مدینه رفت و مدت زیادی در خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بود، تا اینکه روزی حضرت به او فرمود: به همان جانی که از آنجا هجرت کردی باز گرد تا اینکه امیر المؤمنین علیه السلام به ولایت رسد، آنگاه به سوی او بشتاب. عمرو بن حنق برگشت و در آنجا به تبلیغ اسلام مشغول بود تا اینکه حضرت امیر سلام الله علیه، کوفه را مقرر حکومت خود قرار داد، پس به سوی امیر المؤمنین علیه السلام - به کوفه - روانه شد و در آنجا مدت‌ها در خدمت آن حضرت بود تا اینکه روزی امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود:

آیا منزلی داری؟ عرض کرد: آری! فرمود: آن را بفروش و پولش را به قبیله «ازد» بسیار زیبا پس از چندی که من از میان شما رفته حکومت وقت در پی تو می‌فرستد که دستگیرت نماید، پس قبیله از تو را پناه می‌دهد تا اینکه از کوفه خارج شوی و به قلعه موصل برسی. به موصل که رسیدی به شخص فلانی بر می‌خیزی، پس نزد او بنشین آنگاه از او آب می‌خواهی، تو را سیراب خواهد کرد و از تو می‌پرسد که چه کاره‌ای؟ تو به او خیر ده و اسلام را بر او عرضه کن که او ششمان می‌شود، سپس دستش را روی پلشت بمالد که خداوند انبیا را شفا می‌بخشد و همراه تو قیام می‌کنند. از آن پس هر شخص نایبانی می‌گفتی که او هم از تو سوال می‌کند: چه کاره‌ای؟ او را خیر ده و به اسلام دعوتش کن، دعوت را اجابت می‌کند و آنگاه دستش را بر چشمش بمالد که به خواست خداوند بنیایش باز می‌گردد و دنبال تو روانه می‌شود. و همین دو نفر هستند که ترا پس از مرگ، در قبر خواهند گذاشت. سپس نظامیان سواره به دنبال تو می‌آیند، پس هرگاه نزدیک قلعه در فلان موضع رسیدی، حشّه خواهی شد؛ از آنست فرود آئی و در غاری که آنجا هست وارد شو، و همانا در ریختن خون تو، فاسقین از جن و انس شرکت خواهند داشت.

عمرو بن حنق به آنچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود عمل کرد تا اینکه به قلعه رسید، به آن دو نفر گفت: چه می‌بینید؟ گفتند: اسب سوارانی می‌بینیم که به سوی ما می‌آیند. پس از امیش فرود آمد و داخل در غار شد، و اسب را رها کرد. وقتی وارد غار شد ماری او را زد، سپاه دشمن رسید، امیش را دیدند که بی سر پرست رها شده، فهمیدند که او در همین نزدیکی است، دنبالش رفتند تا او را در غار یافتند؛ سر مبارکش را از تن جدا کرده نزد معاویه آوردند، معاویه دستور داد آن را بر نیزه‌ای قرار داده در شهر بگردانند و این اولین سری در اسلام بود که بر نیزه می‌رفت.

## داستان شهادت

و اما علامه امینی «ره» داستان شهادت عمرو بن حنق را چنین نقل می‌کند:

عمرو جزء اصحاب یحیی بن علی «ره» بود که پس از قیام حجر، معاویه برای دستگیری یارانش، میاهانش را بسیج کرد. عمرو بن حنق و رفقاء بن شداد فرار کردند تا اینکه از مدائن به موصل رسیدند، در آنجا کوهی بود، به آن کوه پناه بردند، بخشدار آنجا که عبدالله بن ابی بلتعه نام داشت از جریان پناه بردن آنان مطلع شد، با سوارانش به سوی آنان شتافت. عمرو بیمار بود و توان جنگیدن نداشت و اما رفاعه جوانی نیرومند بود، بر امیش سوار شد و به عمرو گفت: اجازه می‌دهی، برای دفاع از تو بجنگم؟ عمرو گفت: برای من چه آمده دارد که تو کشته شوی؟ خود را برهان و فرار کن، او هم جنگی نمایان کرد و با زبردستی توانست خود را از مهلکه نجات دهد و فرار کند. به عمرو بن حنق رسیدند او را دستگیر کردند و سپس پرسیدند: تو کیستی؟ عمرو فرمود: من کسی هستم که اگر مرا رها کنید برای خودتان بهتر است و اگر مرا کشتید زیانتش برای شما بی‌ارتب نیست خواهد بود! هر چه اصرار

مردم بردارد و به آنها می فهماند که از کجا آمده اند و به کجا دارند می روند؟ اگر انسان فهمید از کجا آمده و به سراغ کی می رود، زیر بار زید و عمرو نخواهد رفت و دیگران نمی توانند بارهای وزروویال را بر او تحمیل کنند. کار انبیا این است که بندهای گناه را بگسلانند و غل و زنجیرها را از گردن انسان بردارند تا سبکبار شود و به راحتی راه دادگاه الهی را بیسایند: «و یضع عنهم اصرهم والأغلال التي كانت عليهم»<sup>۱۱</sup> - و احکام پرزنج و رحمتی را که از روی نادانی و هواپرستی مانند غل ها و زنجیرها بر گردن خود حمل می کنند، آنها را بر می دارد. پس اگر مسئله مبدأ و معاد برای انسان حل شود، هیچ غل و اصرری نخواهد داشت، و قهراً کار انبیا این است که مبدأ و معاد را به انسانها بفهمانند و بندهای جهل و هواپرستی را بگسلانند تا مردم ناچار از حمل آنها نباشند.

هم اکنون نیز غلها و بندهای گناه و هوا پر گردن تبهکاران و فاسدان و هسکبران آویزان است ولی چون حواسشان متوجه طبیعت است، احساس نمی کنند و متوجه آن غلها نمی شوند، مانند انسانی که در حال نشاط و شادمانی، سرگرم پذیرائی دوستانش در مجلس جشن و سرور است که همواره در حرکت و رفت و آمد و تلاش برای پذیرائی مهمانان است ولی هنگامی که همه رفتند و خود را تنها دید، آن وقت متوجه می شود که سخت گرسنه است، چون غذائی نخورده و تمام وقت مشغول خدمت به دوستان بوده است، و شاید تازه متوجه شود که پایش می سوزد و با دقت ملاحظه می کند که میخی در کفشش فرو رفته و جوراب را پاره کرده و به پایش رسیده و آن را تیز زخم کرده و خون آلود نموده است ولی چون در تلاش و کوشش مداوم بوده، حتی احساس درد و سوزش یا تیز نکرده بوده است. پس آن گرسنگی و این سوزش هر دو در همان حال پذیرائی از مهمانان وجود داشته، منتهی احساس نمی کرده است.

آنانیکه امروز در لذات و شهوات دنیا و طبیعت فرو رفته و نخندیده اند، احساس نمی کنند که هم اکنون نیز در جهنم اند ولی وقتی لذات طبیعت فرو نشست و زندگی مآذیشان پایان پذیرفت، آنگاه سوزش عذاب الیم را احساس و

لیم خواهند نمود در قرآن می خوانیم: «ان الذین یا کلون اموال البناتمی ظلماً ، انما یا کلون فی بطونهم ناراً ویصلون سعیراً»<sup>۱۲</sup> - آنان که اموال بیسمان را ظالمانه می خورند، در حقیقت آتش را در شکم خود فرو کرده و می خورند و بزودی در دوزخ مشتعل و فروزان خواهند افتاد. این آیه به وضوح می فهماند که هم اکنون آتش در شکم آنها است و آتش را می خورند نه اینکه ما تعبیر کنیم که در روز قیامت، آتش می خورند، پس اکنون نار و جهنم وجود دارد ولی باید کسی باشد که این پرده ها را کنار بزند تا بفهمیم که تبهکاران و فاسدان، با گناهان خود، آتش می خورند، گرچه سوزش آن را امروز احساس نمی کنند.

در روایت است که زلی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید و سؤالی از حضرت کرد. پیامبر جوابش را داد. پس از اینکه بیرون رفت، یکی از زنان پیامبر «ص» نقصی را که در آن زن بود، بیان نمود. حضرت با ناراحتی روی به او کرده فرمود: خلال کن! همسر حضرت عرض کرد: مگر من غذائی خورده ام که خلال کنم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوباره فرمود: خلال کن! او نیز خلال کرد و مقداری گوشت از لای دندانهای بیرون آمد. معلوم شد آن غیبت به صورت گوشت درآمده است.<sup>۱۳</sup>

هم اکنون نیز اگر کسی باشد که این پرده ها را کنار بزند، آن وقت معلوم می شود چه خبر است؟ این دیگر کار علم نیست که به اینجا دسترسی پیدا کند. علم می تواند دور را نزدیک، نزدیک را دور کند، علم می تواند بالا را پایین و پائین را بالا ببرد، علم می تواند ریز را درشت و درشت را ریز کند، علم می تواند عمار از دورترین ستاره ها و کهکشانها باخبر سازد و ریزترین ذرات را با میکروسکوپ ببیند ولی هرگز نمی تواند معانی را مثل کند و غیبت را به صورت گوشت در بیاورد، اینجا دیگر کمیت علم لنگ است و تنها کار وحی است که پرده های طبیعت را کنار بزند و حقایق را بروز دهد.

ادامه دارد

- |                           |                              |                          |
|---------------------------|------------------------------|--------------------------|
| ۱- سوره ص- آیه ۵.         | ۶- سوره قیامت- آیه ۳۶.       | ۱۱- سوره اعراف- آیه ۱۵۷. |
| ۲- سوره صافات- آیه ۱۶.    | ۷- سوره زمر- آیه ۳۸.         | ۱۲- سوره نساء- آیه ۱۰.   |
| ۳- سوره حج- آیه ۵.        | ۸- سوره قیامت- آیات ۱ الی ۴. | ۱۳- محاسن- ص ۲۶۰.        |
| ۴- نهج البلاغه- خطبه ۱۰۸. | ۹- سوره انسان- آیه ۱۳.       |                          |
| ۵- نهج البلاغه- خطبه ۱۴۷. | ۱۰- سوره واقعه- آیه ۵ الی ۷. |                          |

بقیه از عمرو بن حنق خزاعی

را که ضربت بزید. عمرو را نه ضربت زدند که در اولین یا دومین ضربت به شهادت رسید. سپس سر مبارکش را برای معاویه فرستادند و این اولین سر بود که در اسلام از شهری به شهری حمل می شد.

ابن کثیر مینویسد: سر عمرو بن حنق را در شام و دیگر شهرها گرداندند و این اولین سری بود که بر نیزه گذارده شد و آن را به حرکت درآورده بودند. آنگاه معاویه سر عمرو را برای همسرش «آمنه دختر شریده» فرستاد و آمنه در آن وقت، در

کردند، عمرو خود را مسخرقی نکرد، بخشدار او را نزد والی معاویه بر موصل، عبدالرحمن بن عبدالله ثقفی (که گو یا خواهرزاده معاویه بود) فرستاد. عبدالرحمن تا عمرو را دید، او را شناخت، پس به معاویه نامه ای نوشت و جریان دستگیری عمرو را به او اطلاع داد. معاویه نوشت: او که ضربت به عثمان زده است! پس او

زندان معاویه بسر می برد. سر را بردند و جلوی آمنه انداختند. آمنه دست خود را بر پیشانی مبارک عمرو گذاشت و سر را در آغوش گرفت و گفت: مدتی طولانی او را از من پنهان کردید و اکنون مرده اش را به من هدیه می کنید! چه خوب هدیه ای!

این اثر در امده الغابیه چنین نقل می کند که در سال ۵۰ هجری قمری، عمرو به موصل فرار می کند، در آنجا عبدالرحمن ثقفی والی موصل و خواهرزاده معاویه، او را به شهادت رسانده، سر

مبارکش را نزد زیاد بن ابیه می فرستند و زیاد آن سر را نزد معاویه می فرستد و این اولین سری بود در اسلام که از جانی به جانی فرستاده می شد. آنگاه ابن اثیر می نویسد: قبر عمرو بن حتم درموصل مشهور و معروف است و زیارتگاه مسلمانان می باشد و دارای صحن و بارگاه بزرگی است که در آغاز ابو عبدالله سعید بن حمدان، پسر عموی سیف الدوله، در ماه شعبان از سال ۳۳۶ قمری، آن را بنا کرد.

### بقیه از پرورش عقل

هواهای نفسانی بخصوص آنگاه که حالت سرکشی پیدا کنند در وجود انسان سلطه و حاکمیت مطلق می یابند و به تناسب آزادی و سرکشی و حاکمیت آنها عقل در اسارت و زندان آنها قرار می گیرد و کاربرد خود را از دست می دهد. حضرت امیر (ع) می فرماید:

«وكم عن عقل اسير تحت هوى امير» (نهج البلاغه کلام ۲۱۱)

چه بسا خردی که اسیر و مغلوب فرمانروائی هوای نفس است.

و مسلم است، آنگاه انسان می تواند به هدایت دست یابد که با هواهای نفسانی خود به سبب بر خیزد و در صحنه «جهاد اکبر» و با آزادسازی عقل خویش از سلطه حاکمیت هواهای نفسانی و نشاندن آن به سریر فرماندهی در دیار جان خویش خواسته های نفسانی را به بند کشد که آزادی عقل جز با زنجیر شدن هواهای نفسانی میسر نیست و برعکس آزادی هواهای نفسانی چیزی جز اسارت عقل نیست، قرآن کریم می فرماید:

«والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا».

(سجده: ۶۹)

کسانی که در راه ما جهاد نمایند هر آینه آنها را به راههای خویش هدایت می نمایم.

پس جهاد به ویژه جهاد اکبر و سرکوب هواهای نفسانی راهگشای هدایت یافتن انسان است به سوی حق، همانگونه که پیروی از هواهای نفسانی موجب از کار افتادن عقل و بی اثر بودن وحی و در نتیجه گمراهی و ضلالت انسان است.

### ادامه دارد

ارتباطی که به عالم غیب داشتند، برآورد ولی منظور تربیت انسانها بوده است که باید در هر زمینه ای به متخصص در آن مشکل مراجعه شود. پیامبر کار پزشک و مهندس را نمی کند و انسان را از تفکر در مسائل مختلف مادی مورد نیاز جامعه، بی نیاز نمی نماید و شأن او نیست که چنین باشد.

پیامبر چراغ هدایت است که در تاریکی ها، روزنه ای از عالم غیب بر جهان بشریت می گشاید و جهان مادی او را با اشعه تابناک وحی، روشن می سازد. منظور از اینکه اسلام دین جامع و کامل است، یعنی برای سعادت بشر قوانینی آورده است که ثابت و غیرقابل تغییر است و در همه دورانها و تمامی مراحل پیشرفت تمدن بشری قابل اجرا بلکه لازم و ضروری است و هرگز بشر از پیروی آن اصول سعادتبخش بی نیاز نخواهد بود و در مواردی که بشریت در مراحل مختلف نیاز به قانون جدید متناسب با آن وضع و شرایط داشته باشد در چارچوب مشخصی از اصول غیرقابل تغییر، دست ولی امر و حکومت اسلامی را باز گذاشته که قوانین جدیدی وضع کند. جالب این است که خود این قوانین جدید نیز تحت عمومیات و اطلاقاتی از اصول شریعت داخل می شود که باز هم قانون اسلامی به حساب می آید. و اما در سایر شئون تمدن بشری انسان باید خود تلاش کند و نیازهای مادی خویش را تأمین نماید.

در اینجا سخن را به پایان می رسانیم گرچه بحث در رابطه با گستردگی ولایت امر اسلامی بسیار وسیعتر از این است. والحمد لله اولاً و آخراً.

هواهای نفسانی را در کنار پیروی از گمان عاملی دیگر برای گمراهی انسان معرفی فرموده است.

«ان هي الا اسماء سميتوها اتم وآبائكم ما انزل الله بها من سلطان ان يتبعون الا الظن ومانهوى الانفس»

(نجم/۲۳)

بها جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامیده اید و خدا دلیلی درباره آنها نازل نکرده است. آنان جز گمان را و آنچه هوای نفسانی است پیروی نمی کنند.

معلوم است که پیروی کردن از امری نتیجه گزینش است و گزینش اگر بدون به کارگیری عقل یا به کارگیری نادرست آن باشد نتیجه ای جز اشتباه در هدف و خطا در راه رسیدن به آن ندارد.

معروف است که یکی از فقهای بزرگ اسلام وقتی می خواست درباره «منزوحات بشر» به تحقیق و بررسی بپردازد چاه خانه اش را پر کرد و سپس به اجتهاد در این مسأله پرداخت و با این که او از وارستگی بسیار والائی برخوردار بود باز هم از خوف اینکه مبادا به احتمال بسیار ضعیف و ناخود آگاه تحت تأثیر منافع شخصی خود قرار گیرد و در تفکر و تعقل خود روی منابع فقهی ولو در حدی بسیار کم از حق منحرف شود اقدام به چنین کاری کرد.

### بقیه از حدود اختیارات ولی امر

ولی نیاز و ضرورت جامعه فعلی اقتضا کند، دولت اسلامی می تواند بطور موقت، احکامی را این چنین بر اساس عناوین ثانویه جعل نماید.

### قوانین سعادتبخش بشر

ممکن است کسی بر این سخن خرده بگیرد که اگر چنین است، پس این همه شعار چیست که اسلام دینی است جامع و کامل، و اسلام برای حل همه مشکلات جامعه بشری طرح دارد و رأی دارد و قانون دارد و اسلام تنها دعوت به آخرت و عبادت نمی کند بلکه دین دنیا و آخرت است و اسلام برای همه شئون زندگی مادی و معنوی انسان، برنامه مشخصی تعیین فرموده است و...

پاسخ این است که: اسلام دینی است جامع و کامل نه نظام زندگی کاملی که همه مراحل تمدن بشریت را طی کرده باشد. چنین نظامی ممکن نیست خداوند برای بشر طرح نماید. اگر کسی چنین توقعی داشته باشد که دین اسلام، همه شئون زندگی انسان را دربر می گیرد، سخت در اشتباه است؛ اگر کسی تصور کند که یک اسلام شناس کامل، تمام نیازهای انسان را در همه دورانها و تحولات تأمین می کند، نه اسلام را شناخته و نه انسان را.

پیامبران و ائمه علیهم السلام خود به متخصصین در شئون مختلف مراجعه می نمودند با اینکه حتماً می توانستند نیازهای شخصی خود را در هر جهتی با